

# اندیشه‌های اصولی شیخ مفید به روایت شیخ طوسی در «عده‌الاصول»

محمد رضا بصاری قمی

برای تعلیم مردم یمن به آن دیار روانه داشت از چگونگی تعلیم احکام به مردم سؤال فرمود و معاذ پاسخ داد که نخست حکم شرعی را از قرآن تعلیم می‌دهم و اگر در قرآن نبود از سنت استمداد می‌جویم و در غیر این صورت، «اجتهد ولا آلو» [اجتهد می‌کنم و به خود زحمت نمی‌دهم]. گروهی به این روایت تمسک کرده و خواسته‌اند ثابت کنند که مجتهدین در زمان پیامبر بوده‌اند؛ لیکن این روایت علاوه بر ضعف سند و مرسل بودن آن، اشکالات دیگری نیز بر آن وارد است که آن را از ارزش و اعتبار می‌اندازد. مبدأ اختلاف بسیار مهم میان شیعه و اهل سنت، پس از حیات آن حضرت بوده است. زیرا به نظر اهل سنت، آغاز دوران خلافت پایان دوران تشریح بود. آنان معتقدند با رحلت پیامبر وظیفه استنباط احکام به عهده خلفا و فقها (صحابه یا تابعین) بود و آنان با استناد به کتاب، سنت، اجماع، قیاس و غیره احکام مورد نیاز را استنباط می‌کردند. از این رو بنا بر سیر تاریخی اجتهاد میان اهل سنت، نخستین فقهی که قواعد اصولی منظم و مدونی را پایه‌گذاری کرد، شافعی بود. عامه با اینکه بسیاری از صحابه و تابعین را فقیه و قادر به استنباط احکام می‌دانند، لیکن تفاوت عمده‌ای در استنباط آنان وجود دارد. گروه اولیه از صحابه و تابعین تنها با استناد به کتاب و روایات پیامبر و در مواردی با استفاده از قیاس و یا استحسان و یا اجتهاد، به سبک خلیفه دوم، اقدام به صدور حکم می‌نمودند،

اصول فقه از علوم پایه‌ای است که تکیه‌گاه فقیه در استنباط احکام شرعی از منابع اولیه می‌باشد. به تعبیری دقیقتر، هنگامی که فقیه دست خود را از احکام اولیه واقعی کوتاه می‌بیند به اصول و قواعدی روی می‌آورد تا بتواند به وسیله آنها احکام ثانویه ظاهریه را کشف کند و در زندگی روزمره خود و دیگران به کار بندد. درباره آغاز یاری جستن فقیهان از اصول فقه میان شیعه و اهل سنت اختلافی وجود دارد؛ آنچه مورد اتفاق همگان بوده، این است که همگی مسلمانان در صدر اسلام (دوران زندگانی پیامبر) احکام خود را تنها از آن حضرت دریافت می‌کردند و از هر گونه تفکر و کوشش در استنتاج احکام جزئی از کلیات صادره از سوی پیامبر (ص) بی‌نیاز بودند. زیرا اصولاً نیازی به اعمال نظر و فکر وجود نداشت و پیامبر (ص) در دسترس آنها بود و او غالباً بدون هر گونه پرسشی احکام وحی را تبلیغ می‌کرد و به مسلمانان می‌آموخت و گاهی واقعه‌ای موجب می‌شد با توسل به وحی، حکم شرعی آن را دریابد و به مردم ابلاغ کند. اساساً زندگی ساده و بی‌پیرایه و به دور از پیچیدگی آن دوران نیازی به وضع و تعلیم قواعد و اصول فقهی را نداشت. این بی‌نیازی تا بدان پایه بود که حتی در صدر اسلام هیچ اصطلاح شرعی معینی برای کار استخراج و استنباط احکام شرعیه وضع نشد. با وجود این، حدیثی در میان جوامع اهل سنت آمده است که پس از اینکه پیامبر (ص) سعدبن معاذ را

متأسفانه در طول زمان به فراموشی سپرده نشده و از میان رفته است.

نخستین زمانی که شیعیان با بسته بودن منبع اصلی صدور حکم شرعی روبرو گردیدند، آغاز دوران غیبت صغری بود. در این دوران بر غم آنکه شیعیان به وسیله نایب و رابط قادر به پرسش و دریافت پاسخ از امام بودند، لیکن در این زمینه هم محدودیتهای فراوانی وجود داشت. فقیهان امامیه در دوران غیبت صغری و چند دهه پس از آغاز غیبت کبری همگی به روش اسلاف خود و با استناد به روایات معصومین حکم شرعی را استخراج می کردند. این تبعیت و پیروی از نص تا بدان پایه بود که در بیان حکم شرعی برای عامه مردم سعی می شد تا حد امکان از متون احادیث استفاد کنند و از آن فراتر نروند. برای نمونه کتاب فقه الرضا که در واقع همان رساله عملیه فقیه بزرگوار، علی بن بابویه قمی (پدر شیخ صدوق) است، قابل تأمل است. کلمات مورد استفاده در سؤاها و جوابها و حتی نحوه طرح مسأله شرعی و بیان آن همگی بر گرفته از متون روایات می باشد و او تا حد امکان سعی نموده است از آن فراتر نرود. در هر حال، مشیت الهی بر این قرار داشت که رابط معصوم میان خالق و مخلوق در پس پرده غیبت قرار گیرد و از دسترس ظاهری به دور باشد. گو اینکه به اعتقاد امامیه او همواره حافظ احکام و شریعت و راهنمای فقیهان و شریعتمداران است.

پس از آغاز دوران غیبت، فقیهان امامیه بتدریج احساس نیاز به داشتن اصول و قواعد منظم برای استفاده از آن در استنباط احکام برای پدیده های تازه ای که نشانی از پاسخ آن در روایات یافت نمی شد، کردند. ما در این نوشتار قصد بررسی سیر تاریخی آن دوران را نداریم و به نظر می آید محقق برجسته آیه الله جناتی تاکنون دقیقترین پژوهش در این زمینه را در سلسله مقالات خود در کیهان اندیشه ارائه نموده اند که با مطالعه آن می توان بر شرایط فکری جامعه شیعیان آن دوران واقف گردید.

آنچه اکنون برای ما اهمیت دارد، نقش شیخ مفید در پیشبرد علم اصول فقه است. هنگامی که انسان در آثار شیخ مفید دقیق می شود خود را در برابر شخصیتی برجسته می یابد که سرتاسر نوشته هایش شاهد بر نبوغ فکری و استقلال رأی و ابداع و

لیکن شافعی برای منظم نمودن کار استنباط با استفاده از مبانی تفکر سنیان اقدام به پایه گذاری اصول و قواعدی کرد که فقیه سنی را استنباط احکام شرعی یاری نماید. اقدام شافعی از دیدگاه سنیان از ارزش و اعتبار والایی برخوردار است و از گذشته های بسیار دور تا به امروز مورد ستایش آنان گرفته و حتی امروزه با پیشرفتها و نوآوریهای دیگر اصولیان آنان در این زمینه، هنوز نویسندگان عامه از او با افتخار یاد می کنند. اما بنا بر مبانی اعتقادی و فکری شیعیان، وفات پیامبر هرگز پایان مرحله تشریح احکام نمی باشد؛ بلکه پس از او امامان معصوم همگی بالسویه و با ارزش و قدرتی برابر، حق و توانایی تشریح و قانونگذاری را داشته اند و آن را اعمال می نمودند. از این رو، دوران بی نیازی شیعیان به استنباط احکام تا آغاز غیبت کبری ادامه داشت. البته مقصود از بی نیازی، بی نیازی مطلق نمی باشد؛ زیرا پس از فتوحات صدر اسلام و در دوران خلافت امویان و عباسیان و پراکندگی شیعیان در گستره وسیع سرزمینهای اسلامی و بر غم اینکه دوری راه و یا موانع سیاسی و فشارهای خلفا بر امامان معصوم دسترسی شیعیان به امام را محدود می کرد، لیکن در عین حال راههایی جهت دستیابی به آنان وجود داشت و به هر حال شیعیان از رأی نهائی امام آگاه می شدند. علاوه بر این شواهد تاریخی و روایتی فراوانی در دسترس است که نشان می دهد در دوران امام باقر و امام صادق (ع) آنان با توجه به نیاز توده های شیعه در خراسان و عراق و ری و قم و غیره اقدام به تربیت فقهایی مجتهد، نظیر یونس بن عبدالرحمن و زرارة و محمدبن مسلم و جز اینها، نمودند که اینها علاوه بر روایت حدیث، با استفاده از اصول کلی اقدام به استخراج می نمودند و احکام جزئی را از حکم کلی امام استخراج می کردند. این بی نیازی سبب شد که شیعیان با اینکه در بیشتر زمینه های علوم اسلامی سرآمد دیگران بودند، از پرداختن به مبانی و اصولی و تنقیح و تبیین و، بالنتیجه؛ جمع آوری مبانی اصولی منظم و مدونی خودداری کنند. گو اینکه سیره نگاران و رجالیون شیعه از تک نگاریهای اصولی بعضی از شیعیان پیش از تدوین مجموعه اصولی شافعی یاد کرده اند، لیکن این نگارشها به جهت آنکه مورد بحث و بررسی در حوزه های درسی شیعیان نبوده و آنان خود را بی نیاز از آن می دیدند کمتر مورد توجه آنان بوده است و

شخصیتهای فراوانی فراویم بود و من پس از بررسی دریافتم یکی از مقتدرترین متکلمان جهان اسلام - که با قدرت فکری به جنگ علمی با دیگر مذاهب و نحله ها پرداخته است - شیخ مفید می باشد، بعدها پس از بررسی بیشتر در آثارش به حقایق مهم دیگری دست یافتیم و آنچه را من در کتابم به عنوان تأثیر پذیری او از معتزله بغداد یاد کرده ام، شواهدی بوده است که با توجه به آثار مکتوب معتزله و مقایسه میان آنها و اندیشه های شیخ مفید یافته ام، و در واقع این نقطه قوت مفید را می رساند که از سلاح دشمن بر علیه او استفاده می کرده است، و آیا علم کلام جز روش سخن گفتن و استدلال و افحام خصم چیز دیگری است؟ او می گفت هنگام جمع آوری منابع کتابم و برای قرار گرفتن در محیط شیعی و آشنا شدن به افکار فقیهان امامیه نسبت به مفید و مقدار تأثیر پذیری آنان از او، سفری به عراق و ایران و لبنان کردم. در عراق به دیدار مرحوم آیت الله العظمی خویی، علامه امینی، علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی، (آن مرحوم یک نسخه از کتاب طبقات اعلام الشیعة را امضاء و به او هدیه کرده بود) آیه الله شهید صدر، سید محمد تقی حکیم و شیخ محمد حسن آل یاسین رفتم و از کتابخانه های خصوصی و عمومی شهرهای عراق استفاده کردم. همچنین در ایران از کتابخانه های قم و تهران و مشهد استفاده کردم و در قم با مرحوم آیه الله العظمی مرعشی نجفی دیدار و از کتابخانه ایشان در یکی از حجرات مدرسه فهرست برداری کردم و نیز به دیدار مرحوم آیه الله العظمی میلانی در مشهد رفتم و از کتابخانه آستان قدس استفاده کردم.

غرض از این ذکر این مسائل آن است که محققى از آن سوی دنیا و بیگانه با فرهنگ و مذهب ما اقدام به نگارش کتابی تحقیقی می کند و برای جمع آوری منابع سفرهای طولانی می نماید و اثر علمی و جامعی ارائه می دهد. امید است محققین حوزه های علمیه با استفاده از منابع و کتابخانه های عظیم موجود در کشور و دسترسی به محققین و دانشمندان بزرگوار حوزه، با پشتکار و جدیت در صدها موضوع که نیاز به تحقیق جدی دارد. و پژوهش نمایند. (۱)

در هر حال هنر مفید آن است که با استفاده از تمام روشهای علمی قابل قبول، اندیشه پیشرفته ای در فقه و اصول و کلام

نوآوری است اندیشه های او را هرگز نمی توان افکار و ابداعات اصلاح نشده دیگران دانست. در آثار و نوشتارهای او نقل قولهای دیگران فراوان است، لیکن در نهایت، شیخ حرف آخر خود را بدون تقلید از دیگران زده است. البته ما منکر این واقعیت نیستیم که شیخ در قری پرورش یافت که بغداد اوج شکوفایی و رشد علمی و فکری خود را سپری می کرد و دهها مدرسه و حلقه مذاکره و صدها شاگرد و شیخ و استاد و محدث و راوی و کاتب و غیره بر این شکوفایی رونق می بخشیدند. و در این فضای سرشار از علوم و فنون و نحله ها و مذاهب فکری و سیاسی و تالیفات گوناگون بود که شیخ پرورش یافت. در میان سلسله مشایخ او، فقیه شیعی و محدث سنی و متکلم معتزلی را می توان یافت، و بی تردید یک فرد نمی تواند بی تأثیر از محیط تحصیلی خود باشد و از اندیشه های اساتید و مشایخ خود متأثر نگردد. از این رو اشارات و تصریحات بعضی از محققین به اینکه مفید پیرو روش معتزله بوده است ناظر به این تأثیر است. البته به طور قطع نمی توان منکر تأثیر پذیری شیخ از معتزله (آن هم معتزله بغداد نه بصره که روابط عقیدتی بسیار نزدیکی با شیعیان داشته اند و تأثیرات فکری شیعیان بر آنان بسیار است و خود مفید به این مسأله در بعضی از کتابهای کلامی خود اشاراتی دارد) باشد، مارتین مکدرموت در کتاب ارزشمند (اندیشه های کلامی شیخ فقید)، شواهد متعددی بر این مسأله یافته است. اما آنچه شیخ را از دیگران متمایز می سازد، استقلال فکری و آزادی اندیشه اوست. اما می توان سخن افرادی نظیر مکدرموت را این گونه تقریر کرد که شیخ با استفاده از روش معتزله بغداد اندیشه های خود را بیان کرده است و تأثیر پذیری او در حد استفاده از روشهای استدلالی معتزله بغداد می باشد که آنان نیز در نهایت تحت تأثیر متکلمین شیعه پیش از دوران مفید بوده اند. و چنین استفاده ای (بر فرض ثبوت آن) هرگز از مقام علمی و ارزش او نمی کاهد؛ بخصوص با توجه به داد و ستدها و نزدیکیهای فکری معتزله بغداد و شیعه.

این تقریر عین عباراتی بود که در مهرماه سال ۱۳۷۱ هنگامی که با دکتر مارتین مکدرموت در کتابخانه دیر الآباء الیسوعیین بیروت ملاقات کردم، از او شنیدم. او می گفت هنگامی که قصد گذراندن تز دکترای خود را در دانشگاه شیکاگو داشتم نام

نویسنده این دو کتاب سالها در مکتب مفید پرورش یافته بودند و تردیدی نیست که ذهنیت آنها تا سالها با مبانی شیخ مفید مانوس بوده است و یا احکام فقهی خود را بر طبق آن مبانی استنتاج و استخراج می کردند. البته تبعیت شاگرد از استاد، امری طبیعی به نظر می آید و بخصوص در سالهای نخستین تحصیل و پیش از تنظیم یک اندیشه متکامل و مستقل توسط شاگرد.

و بنابراین به طور قطع می توان گفت که سید مرتضی و شیخ طوسی نیز چنین مرحله ای را طی نموده اند ولی آنچه در نهایت به نام آنها ثبت شده، غیر از آن چیزی است که از شیخ خود تلقی کرده اند. مقصود از این بحث، بخش دوم بررسی است. زیرا بخش اول آن نیاز به بررسیهای فراوان و زمینه های دیگری دارد که امیدوارم در آینده بتوانم آن را انجام دهم. اما نسبت به بخش دوم و پیش از پرداختن به جمع آوری اندیشه های اصولی شیخ مفید توجه خوانندگان را به چند مطلب جلب می نمایم:

اول: برای هر جستجوگری در کتاب الذریعة الی اصول الشریعة بسیار تعجب آور است که مشاهده نماید سید مرتضی بر غم سالها شاگردی در مکتب شیخ مفید هرگز از او نام نمی برد به عبارت دیگر در سرتاسر کتاب الذریعة هرگز با نام مفید و رأیی اصولی، که به او نسبت داده شود، بر نمی خورد. و این بسیار شگفت آور است که سید مرتضی دومین کتاب اصولی جامع را برای امامیه تدوین نموده (کتاب عده الاصول را شیخ طوسی پیش از الذریعة نگاشته است و خود سید هم به این موضوع در مقدمه الذریعة اشاره می کند) و خود در مقدمه نسبتاً مفصل آن می گوید که قصدش از تألیف پاسخ گویی به اندیشه های اصولی مخالفین امامیه می باشد و خود در سرتاسر کتاب آراء بسیاری را آورده است و به نقد و بررسی آن پرداخته، لکن هرگز نامی از شیخ مفید نمی آورد، گو اینکه در مواردی اثر و دلیل شیخ مفید را می توان یافت.

دوم: کتاب عده الاصول، اثر جاودانه و گرانسنگ شیخ الطائفة، همانند دیگر آثار او از قوت بیان و قدرت دلیل و استحکام مبانی و ترتیب منطقی برخوردار است. شیخ در مقدمه این کتاب انگیزه خود را در تألیف چنین گفته است:

قد سألتم ایدکم الله املاء مختصر فی اصول الفقه یحیط بجمیع ابوابه علی سبیل الایجاز و الاقتصار علی ما

ارائه داد؛ اندیشه ای که هرگز در متقدمین و اسلاف و مشایخ او وجود نداشته و خود مبدع و پایه گذار آن به شمار می رود. قدرت فکری و جولان اندیشه این متفکر او را به زعامت و ریاست امامیه رسانید؛ ریاستی بلامنازع و مورد احترام و قبول تمام شیعیان. مفید علاوه بر آنکه متکلمی برجسته بود، خود صاحب دیدگاهی مستقل در فقه و اصول بود. نظریات اصولی او در رساله ها و کتابهایش پراکنده است و علاوه بر آنها، خود شیخ کتابی مستقل<sup>(۲)</sup> در اصول فقه به نام التذکره باصول الفقه نگاشت که شاگردش کراجکی آن را به درخواست گروهی خلاصه نمود و آن را مختصر التذکره باصول الفقه نامید. وی در آغاز این رساله می گوید: «استخرجته لبعض الاخوان من کتاب شیخنا المفید ابی عبدالله محمدبن محمدبن النعمان رضی الله عنه». و سپس در ادامه سخن می گوید: «سالت ادام الله عزک ان اثبت لک جملاً من القول فی اصول الفقه مختصرة لیكون لک تذکره بالمعتقد فی ذلك میسرة...» بررسی همین رساله مختصر نمایانگر رشد و شکوفایی اصول در دوران مفید، است و بی تردید اگر اصل کتاب مفید در دسترس قرار می گرفت، ارزش والایی هم از جنبه علمی و هم از جهت تاریخ و سیر علم اصول فقه نزد امامیه می توانست داشته باشد.

اما نسبت به اندازه تأثیر مفید در شاگردانش نیاز به بررسیهای فراوان و مقایسه دقیق میان مجموع آراء اصولی شیخ در کلیه آثارش و اندیشه و آراء اصولی شاگردانش داریم. با وجود این، تردیدی وجود ندارد که شاگردان مفید همان گونه که در دیگر زمینه ها و بخصوص فقه و کلام متأثر از او هستند، در این علم نیز استفاده های فراوانی از او برده اند.

نگارنده به دو منظور کتاب الذریعة الی اصول الشریعة سید مرتضی (ره) و (عده الاصول) شیخ طوسی (ره) را بررسی کرد: نخست: سعی در مقایسه میان اندیشه های این سه تن و مقدار تأثیر پذیری سید مرتضی و شیخ طوسی از شیخ مفید، و مقدار تأثیر پذیری شیخ طوسی از سید مرتضی.

دوم، جمع آوری اندیشه های اصولی شیخ مفید از این دو کتاب. زیرا الذریعة و عده الاصول مهمترین مجموعه مدون در قواعد و مبانی اصول فقه امامیه پس از دوران غیبت کبری و سپری شدن دوران فقیهان محدث تا دوران علامه حلی است.

اصولی شیخ مختصر التذكرة آمد. و بعضی دیگر نیامده است. علاوه بر این، بعضی از آراء اصولی شیخ به طور مختصر در مختصر التذكرة آمده، لیکن شیخ آن را به صورتی مبسوط و با ذکر ادله شیخ بیان کرده است. از این رو استخراج و دسته بندی این آراء می تواند کمک مؤثری به کسانی باشد که قصد بررسی آراء و اندیشه های اصولی شیخ را دارند. این موارد استخراجی عبارتند از:

(۱) شیخ طوسی در فصل ۲۳ ص ۸۵ هنگام بحث درباره «فی بیان الواجب التخییری» می گوید:

في ذكر الامر بالاشياء على جهة التخيير كيف القول فيه؟ ذهب كثير من المتكلمين الى أن الكفارات الثلاثة كلها واجبة مخير فيها، وهو المحكي عن ابي علي و أبي هاشم و اليه ذهب اصحابهما. و قال اكثر الفقهاء أن الواجب منها واحد لا بعينه و ذهب اليه جماعة من المتكلمين. و حكى ابو عبدالله عن ابي الحسن القولين. والذي اختاره شيخنا ابو عبدالله أن الواجب واحد لا بعينه على ما يذهب اليه الفقهاء.

بنابر روایت شیخ طوسی، شیخ مفید معتقد است که در تمییز واجب فقط یکی از سه فرض است، لیکن غیر معین (لا بعینه) و این واجب بر هر یک از این سه قابل انطباق است. مفید در ص ۳۱ مختصر التذكرة با عباراتی دیگر قصد افهام همین معنی را دارد و می گوید:

اذا ورد الامر بفعل اشياء على طريق التخيير كوروده في كفارة اليمين، فكل واحد من تلك الاشياء واجب بشرط اختيار المأمور، وليست واجبة على الاجتماع ولا بالاطلاق.

بنابر این نقل، او تصریح می کند که وجوب بر سه فرض به صورت اجتماع یا اخلاف نمی باشد، بلکه هر یک از سه مورد صلاحیت انطباق مأمور به بر او را داراست لیکن مشروط به انتخاب و اختیار مأمور و مکلف است که اختیار او هم مختص به انتخاب یکی از سه فرد است.

(۲) شیخ طوسی در ص ۷۸ عدة الاصول و در بحث «کیفیه حصول العلم من الاخبار» می گوید:

فاما كيفية حصول هذا العلم فقد اختلف العلماء في

تقتضيه مذاهنا و توجه اصولنا، فان من صنف في هذا الباب سلك كل قوم منهم المسلك الذي اقتضاه اصولهم و لم يعهد لاحد من اصحابنا في هذا المعنى الا ما ذكره شيخنا ابو عبدالله - رحمه الله - في المختصر الذي له في اصول الفقه و لم يستقصه و شد منه اشياء يحتاج الى استدراكها و تحريرات غير ما حررها، و إن سيدنا الاجل المرتضى - ادام الله علوه - و ان كثر في اماليه و ما يقرء عليه شرح ذلك فلم يصف في هذا المعنى شيئاً يرجع اليه و يجعل ظهراي يستند اليه (۳)

روش شیخ طوسی در کتاب عدة آن است که نخست موضوع مورد بحث را مطرح می کند و درباره آن به بررسی می پردازد و در ادامه و پیش از بیان رأی و دلیل خود به نظریات اصولیین و فقها و گاه متکلمین سنی و سپس نظر فقها و اصولیین شیعه می پردازد. او در کتاب خود در دوازده مورد نظریات اصولی شیخ مفید را با ذکر نام شیخ آورده است. در این موارد گاهی با نظر شیخ موافقت و همراهی می نماید، لیکن در بیشتر موارد رأی او مستقل از رأی سید مرتضی و شیخ مفید است.

سوم - نکته دیگر درباره کتاب عدة الاصول آنکه شیخ همواره از استادش مفید با تعبیر «قال شيخنا ابو عبدالله رحمه الله» یاد می کند و هرگز از او با لقب شیخ مفید نام می برد. این گونه نام بردن به احتمال قوی نمایانگر نامانوس بودن جامعه شیعیان آن روزگار با لقب «مفید» بوده است. البته این یک نظر ابتدایی است و نیاز به بررسیهای بیشتری دارد. در هر حال این گونه تعبیر از طوسی نسبت به شیخ خود، روایتهای تاریخی درباره چگونگی ملقب شدن او را به «مفید» زیر سؤال می برد. زیرا اگر مفید لقبی بود که - مثلاً - از ناحیه مقدس امام زمان صادر شده بود (چنانکه بعضی منابع بدان اشاره کرده اند) بی تردید شیخ طوسی از آن آگاه می شد و آن را از باب امتثال امر امام معصوم بر قلم جاری می کرد، و همین استدلال درباره لقب دیگران هم صدق می کند.

\*\*\*

همان طور که گذشت شیخ طوسی در دوازده مورد از کتاب عدة الاصول، نظریات اصولی شیخ مفید را با ذکر نسبت به او آورده است. بعضی از نظریات منقول در این مجموعه در کتاب

الكرخى من اصحاب ابى الحنيفه . و ذهب باقى الفقهاء الى انه  
مخير في الاوقات كلها، ثم اختلفوا فمنهم من رجح الوقت  
الاول بالفضل و منهم من لم يرجح و سوى بين الاوقات .

و اصحابنا اختلفوا فكان شيخنا ابو عبدالله يذهب الى ان  
الوجوب يتعلق باوله و انه متى لم يفعل استحق الذم والعقاب .  
الا انه متى تلافاه سقط عقابه .

بحث در اين است كه هنگام تعلق امر به مامور به اى كه  
وقت محدود و معينى دارد، اين وجوب به کدام زمان تعلق  
مى گيرد، زمان اول يا پس از آن؟ شيخ طوسى نظر شيخ مفيد را  
اين گونه تقرير کرده است كه او معتقد بود كه وجوب و امر به  
زمان اول فعل مامور به تعلق مى گيرد؛ به گونه اى كه اگر امر را  
تفويض نكرده و به فعليت نمى رساند مستحق ذم و عقاب است،  
ليكن اگر فوريت را انجام نداد و پس از آن زمان به انجام فعل  
پرداخت، فعل لاحق در واقع قضاء مافات و تلافى فعل واجب  
در زمان اول خواهد بود و مشقظ ذم و عقاب مى گردد. به  
تعبير واضحتر شيخ مفيد معتقد است كه امر موقت همواره به  
زمان اول تعلق مى گيرد و متعلق فعل فقط زمان اول، كه تحقق  
فوريت به آن است، مى باشد و ديگر زمانها هيچ امرى ندارند.  
البته اگر مكلف عاصي تارك فوريت در زمان اول اقدام به تلافى  
و قضاء مافات را بنمايد از او ساقط خواهد شد.

شيخ مفيد به اين نظريه در ص ۳۰ مختصر التذكرة تصريح کرده  
است:

و اذا علق الامر بوقت وجب الفعل فى اول الوقت، و كذلك  
اطلاقه يقتضى المبادرة بالفعل والتعجيل .

(۴) شيخ طوسى در ص ۱۷۰ عدة الاصول در ذيل بحث  
«فصل فى ذكر جواز تاخير البيان عن وقت الخطاب» پس از بيان  
نظريات ابو على جبائى و ابوهاشم و ديگر متكلمين و ظاهريان و  
پيروان ابو حنيفه و شافعى و جز اينها، نظر شيخ مفيد را اين گونه  
بيان مى كند: والذى اذهب اليه انه لا يجوز تاخير بيان العموم، و  
يجوز تاخير بيان المجمع، هذا الذى اختاره سيدنا المرتضى، و  
اليه كان يذهب شيخنا ابو عبدالله (ره).

بنابراين شيخ مفيد قائل به تفصيل ميان بيان عموم و بيان  
مجمع است كه در فرض نخست شارع مكلف است در هنگام  
خطاب عام بيان آن را نيز منضمماً به مكلف ابلاغ نمايد، اما در

ذلك، فذهب ابو القاسم البلخى و من تبعه الى ان الاخبار  
المتواتره التى تحصل عندها العلوم لكل عاقل كلها  
مكتسبه، و الى ذلك كان يذهب شيخنا ابو عبدالله  
رحمه الله .

شيخ طوسى در اينجا درباره چگونگى به دست آمدن علم از  
اخبار است و مى گويد در اين باره اختلاف نظر وجود دارد.  
معتزله، بصره و اشعريون همگى بر اين نظرند كه: العلم بهذه  
الاخبار يحصل ضرورة من فعل الله تعالى لا صنع للعباد فيها،  
اما سيد مرتضى قائل به تفصيل است و مى گويد:

ان اخبار البلدان و الوقايح و الملوك و هجرة النبى (ص)  
و مغازيه و ما يجرى هذا المجرى يجوز ان يكون ضرورة  
من فعل الله تعالى و يجوز ان يكون مكتسبة من فعل  
العباد، و اماما عدا اخبار البلدان و ما ذكرناه مثل العلم  
بمعجزات النبى (ص) و كثير من احكام الشريعة والنص  
الحاصل على الاثمه (ع) فيقطع على انه مستدل عليه).

اما شيخ طوسى خود پيرو مذهب سيد مرتضى است  
مى گويد: هذا المذهب عندى اوضح من المذهبين جميعاً.  
بنابراين در چگونگى به دست آمدن علم از اخبار سه نظر وجود  
دارد:

نظر معتزله بصره و اشعريون كه علم حاصل از اين اخبار را از  
ضروريات فعل خداوند مى دانند كه مكلفين هيچ دخلى در به  
وجود آمدن آن ندارند.

نظر ابو القاسم بلخى (از بزرگان معتزله بغداد و متوفى به  
سال ۳۱۹ هـ) و اتباع او كه اخبار متواترى كه منشا علم براى  
مكلفين مى گردد، همگى اكتسابى است. شيخ مفيد طرفدار اين  
نظر مى باشد.

نظر سيد مرتضى و شيخ طوسى كه قائل به تفصيل ميان دو  
گونه علم گرديده اند.

شيخ مفيد در مختصر التذكرة هيچ اشاره اى به اين موضوع  
نكرده است.

(۳) شيخ طوسى در ص ۹۲ عدة الاصول در بحث «فى بيان  
حكم الامر الموقت» مى گويد:

من الفقهاء من جعل الفرض متعلقاً بآخره و متى فعله فى  
الاول كان نفساً ... .. و هذا المحكى عن ابي الحسن

فرض دوم شارع می تواند میان خطاب مجمل و بیان آن فاصله اندازد و پس از گذشت زمان خطاب مجمل، آن را برای مکلف بیان کند.

شیخ مفید به همین نظر در ص ۳۹ مختصر التذکره اشاره کرده است:

و يجوز تأخير بيان المراد من القول المجمل اذا كان في ذلك لطفًا للعباد وليس ذلك من المحال وقد أمر الله تعالى قوم موسى أن يذبحوا بقرة و كان مراده أن تكون على صفة مخصوصة و لم يقع البيان مع قوله «إن الله يأمركم أن تذبحوا بقرة» بل تأخر عن ذلك وانكشف لهم عند السؤال بحسب ما اقتضاه لهم الصلاح . نكتة جالب در این فرع اصولی آنکه شیخ طوسی و سید مرتضی هر دو نظر شیخ خود را پذیرفته اند و طوسی به پیروی خود از مفید تصریح نموده است، لیکن سید مرتضی هنگام طرح این مسأله (الذريعة، ج ۱، ص ۳۶۲) تمام آنچه را که طوسی به نقل از فقهای عامه و متکلمین آورده نقل نموده و سپس نظر خود را مطابق با نظر شیخ مفید بیان نموده که این پیروی حتی در نحوه استدلال او نمایان است که جواز تأخیر بیان را از باب مصلحت دانسته است، لیکن در عین حال هرگز یادی از شیخ مفید و رای او نمی کند!

(۵) شیخ طوسی در ص ۱۷۸ عدة الاصول بحثی تحت عنوان «القول في دليل الخطاب و اختلاف الناس فيه» می گوید:

اختلف أهل العلم في أن الحكم اذا علق بصفة الشيء هل يدل على ان حاله مع انتفاء ذلك الوصف بخلاف حاله مع وجوده أم لا؟ يدل بل يحتاج الى بيان و دليل سواه، فذهب الشافعي و اكثر أصحابه الى أن الحكم اذا علق في الموصوف بصفة دل على انتفاء ذلك الحكم اذا زالت تلك الصفة ...

آنگاه پس از مطرح نمودن آراء بسیاری از فقیهان اهل سنت و متکلمین، نظر خود و سید مرتضی را بیان می کند و در پایان می گوید:

و كان شيخنا (ره) يذهب الى المذهب الاول، که مقصود، همان نظر شافعی است.

شیخ مفید به همین مطلب در ص ۳۹ (مختصر التذکره) کرده است: فاما دليل الخطاب فهو أن الحكم اذا علق ببعض صفات المسمى في الذكر دل ذلك على أن ما خالفه في الصفة مما هو داخل تحت الاسم، بخلاف ذلك الحكم الا ان يقوم دليل على وفاقه فيه.

(۶) شیخ طوسی در ص ۱۹۹ عدة الاصول و در ذیل بحث «نسخ الشيء قبل وقت فعله ما حکمه» می گوید:

اختلف العلماء في ذلك فذهب طائفة من أصحاب الشافعي و غير هم الى جواز نسخ الشيء قبل وقت فعله، و الذي كان يذهب شيخنا ابو عبدالله، و ذهب المتكلمون من المعتزلة و اكثر أصحاب أبي حنيفة و بعض اصحاب الشافعي الى أن ذلك لا يجوز و هو الذي يختاره سيدنا المرتضى - قدس الله روحه - و هو الذي يقوى في نفسي.

پس بنا بر گفته شیخ طوسی اعتقاد مفید بر این بوده که جایز است حکم یا شی صادره پیش از زمان انجام و فعلش نسخ شود، لیکن بسیاری از اصولیین امامیه معتقد به عدم امکان نسخ در این صورت می باشند و استدلال آنان به دو دلیل است:

۱- استلزام صدور قبیح از خداوند زیرا حکم منسوخ یا حسن است و یا قبیح در صورت امکان نسخ آن قبیح است و در صورت دوم حکم به فعل آن قبیح، این دلیل مبتنی بر قاعده حسن و قبح عقلی است.

۲- حکم به نسخ موجب حصول بداء باطل و محال بر خداوند است. به این صورت که اگر وضعیت مامور به منسوخ پیش از امر به او برای خداوند معلوم بود، او نهی از فعل آن را صادر نمی کرد. از این رو صدور حکم نسخ آن فعل دلیلی بر این است که حالتی بر خداوند ظاهر شده که پیش از آن ناپیدا و یا بر او مخفی بوده است. و این دو صورت مستلزم بداء است که به اعتقاد مسلمانان خداوند از آن منزّه است. شیخ مفید هیچ اشاره ای به این گونه نسخ در مختصر التذکره نکرده است.

(۷) شیخ طوسی در ص ۲۰۳ «عدة الاصول» در ذیل بحث «في أن الزيادة في النص هل يكون نسخاً أم لا» می گوید:

ذهب أبو علي و أبوهاشم الى أن الزيادة في النص ليست بنسخ على كل حال و هو مذهب كثير من اصحاب

طوسی همه اصحاب ابوحنيفة و مالك قائل به جواز نسخ قرآن به وسیله سنت مقطوع هستند ولی گروهی دیگر، از جمله شیخ مفید، قائل به عدم جواز هستند. و خود شیخ مفید به همین مطلب با تفصیل بیشتر و استدلال در مختصر التذكرة (ص ۴۴-۴۳) اشاره کرده است:

العقول تجوز نسخ الكتاب بالكتاب، والسنة، و الكتاب بالسنة، والسنة بالكتاب، غير أن السمع ورد بان الله تعالى لا ينسخ كلامه بغير كلامه «و ما نسخ من آية أو نساها ناسخاً بخير منها أو مثلها»، فعلمنا أنه لا ينسخ الكتاب بالسنة.

استدلال شیخ مفید جالب توجه است. او می گوید از نظر حکم و دقت عقلی مانعی از این ۴ گونه نسخ وجود ندارد، لیکن محدوده حکم عقل تا جایی است که دلیلی از شارع بر خلاف آن نباشد، و به اعتقاد مفید چون آیه مزبور دلالت می کند که ناسخ آیات قرآن فقط خداوند است، لذا سنت قطعی نمی تواند ناسخ آنها باشد.

۹) شیخ طوسی در ص ۲۵۴ عدة الاصول در ذیل مبحث «فی حقیقة القیاس» می گوید:

اختلف الناس فی القیاس فی الشریعة فمنهم من نفاه و منهم من اثبته، و اختلف من نفاه فمنهم من أحال و ورود العبادة به جملة و انكر أن يكون طريقاً لمعرفة شئ من الاحكام و ربما أحال من حيث تعلق بالظن الذي يخطئ و يصيب أو من حيث يؤدي الى تضاد الاحكام و تناقضها، و منهم من ابطله من حيث لا سبيل الى العلم بماله يثبت الحكم في الأصل و لا الى غلبة الظن في ذلك لفقد دلالة أو امارة تقتضيه و هذه الطريقة التي كان ينصرها شيخنا ابو عبدالله.

بنابراین گفتار، شیخ مفید بطلان قیاس را نه به علت آنکه در قیاس امکان عبادت وجود ندارد و یا آنکه دلالت بر حکم شرعی نمی تواند داشته باشد و یا آنکه قیاس دلالت بر ظنی دارد که در ان امکان خطا و صواب است و یا آنکه عمل به مقتضی استنتاج قیاس باعث تضاد و تناقض در احکام شرعی می گردد، بلکه به این علت مورد نفی و انکار قرار داده که راهبری به سوی علم ندارد و فاقد هر گونه اماره و دلالتی می باشد که مقتضی حجت است.

الشافعی و منهم من قال انه نسخ اذا كان المزيد عليه قد دل علی ان ما عداه بخلافه مثل أن يكون النص علی الثمانين فی حد القاذف يدل عنده علی أن ما فوقه ليس بحدّاً فاذا زيد عليه كان نسخاً من هذا الوجه ... والذي اختاره سيدنا المرتضى -رحمه الله- و اليه كان يذهب شيخنا ابو عبدالله -رحمه الله- من قبل و هو الذي ذكره عبد الجبار بن احمد بن العمدة أن الزيادة علی ضريين احدهما -بغير حكم المزيد عليه، حتى لو فعل بعد الزيادة علی الحد الذي كان يفعل قبل الزيادة لما كان مجزياً و وجب اعادته فذلك يوجب نسخ المزيد. الآخر هو الذي لا يغير حكم المزيد عليه و لو فعل الزيادة علی الحد الذي كان يفعل قبلها لكان مجزياً و انما يجب أن يضاف اليه الزيادة. فما هذا سبيله لا يوجب نسخ المزيد عليه.

این تفصیل در حکم نسخ است که شیخ مفید بنا به تصریح شیخ طوسی قائل بدان شده، لیکن شیخ مفید هیچ اشاره ای به آن در مختصر التذكرة نکرده است. او و سید مرتضی پیر او در این نظریه بوده اند، سید مرتضی همین نظریه را در الذريعة (ج ۱، ص ۴۴۳) این گونه دسته بندی کرده است:

زيادات بر نص دو گونه است: ۱- زيادات متصله؛ ۲- زيادات منفصلة. و زيادات متصله را بر دو گونه می داند ۱- زيادتی که در مزيد عليه مؤثر است؛ ۲- زيادتی که در مزيد عليه تأثیر ندارد. آنگاه می گوید صورت اول (یعنی زيادات متصل و مؤثر) در مزيد عليه باعث نسخ حکم می شود. لیکن سید مرتضی هیچ گونه اشاره ای به منشا این نظریه و نام شیخ مفید نمی کند.

۸) شیخ طوسی در ص ۲۰۹ عدة الاصول در بحث «فی ذکر نسخ القرآن بالسنة و السنة بالقرآن» می گوید:

ذهب المتكلمون باجمعهم من المعتزلة و غيرهم و جميع اصحاب ابي حنيفة و مالك الى أن نسخ القرآن بالسنة المقطوع جائز و اليه ذهب سيدنا المرتضى -رحمه الله- و ذهب اصحاب الشافعي و طائفة من الفقهاء الى أن ذلك لا يجوز و هو الذي اختاره شيخنا ابو عبدالله رحمه الله.

این مسأله بسیار جالب توجه است و بنا به روایت شیخ



«فی بیان الاشياء المحظورة والمباحة» می گوید:

واختلفوا في الاشياء التي ينتفع بها هل هي على الحظر او الاباحة او على الوقف؟ ذهب كثير من البغداديين وطائفة من اصحابنا الامامية الى انها على الحظر وافقهم على ذلك جماعة من الفقهاء، وذهب اكثر المتكلمين من البصريين و هي المحكى عن ابي الحسن و كثير من الفقهاء الى انها على الاباحة و هو الذي اختاره سيدنا المرتضى. و ذهب كثير من الناس الى انها على الوقف و يجوز كل واحد من الامرين فيه و ينتظر ورود السمع بواحد منهما، و هذا المذهب كان ينصره شيخنا ابو عبدالله-رحمه الله- و هو الذي يقوى في نفسى.

بحث در این است که آنچه را که انسان آگاه از سود آن است، آیا صرف سود آن مجوزی برای اباحه و جواز تصرف در آن است؟ در این باره نظریات گوناگونی است آنچه را شیخ مفید و، به تبع او، شیخ طوسی پذیرفته اند این است که حکم اولی در اشياء دارای منفعت احتمال حَظَر و اباحه است. از این رو صرف حکم عقل به سود آوری شیء، مجوزی برای تصرف در آن نمی باشد، بلکه به جهت احتمال حَظَر و اباحه باید توقف کرد تا آنکه به تعبیر شیخ: «ينتظر ورود السمع بواحد منها». یعنی اگر دلیلی سماعی بر یکی از دو صورت حَظَر یا اباحه آمد بر طبق آن عمل می شود. شیخ طوسی در ادامه این بحث به شبهات و احتمالات وارده در اطراف این نظر پرداخته و به نقض ابرام آنها رسیدگی کرده است.

شیخ مفید در ص ۴۳ مختصر التذكرة با بیانی شیوا به این مسأله پرداخته است:

فاما القول في الحظر و الاباحة فهو أن العقول لا مجال لها في العلم باباحة ما يجوز ورود السمع فيها باباحته و لا يحظر ما يجوز وروده فيها بحظره- ولكن العقل لم ينفك قط من السمع- باباحة و حَظَر، لو اجبر الله تعالى العقلاء حالاً واحدة من سَمْع، لكان قد اضطرهم الى موافقه ما يقبح في عقولهم من استباحة ما لا سبيل لهم الى العلم باباحته من حَظَره، و الجاهم الى الحيرة التي لا يليق بحكمته.

(۱۲) شیخ طوسی آخرین روایت خود را از نظریات شیخ

البتة شيخ مفيد به این موضوع در ص ۳۸ و ۴۳ مختصر التذكرة به صورت مختصر و بدون ذکر دلیل اشاره کرده است:

فاما القياس و الراى فانهما عندنا في الشريعة ساقطان لا يثمران علماً و لا يخصان عاماً و لا يعلمان خاصاً و لا يدلان على حقيقة ... و ليس عندنا للقياس و الراى مجال في استخراج الاحكام الشرعية و لا يعرف من جهتهما شئ من الصواب، و من اعتمدهما في المشروعات فهو على الضلال.

(۱۰) شیخ طوسی در ص ۲۹۱ عدة الاصول در ذیل مبحث «الكلام في الاجتهاد» نخست ضمن بیان مقدمه ای درباره اجتهاد، نظر شیعه را در این مسأله بیان می کند:

شیعه معتقد است که حق یکی است و اجتهاد مجتهدین تغییری در واقع نمی دهد، فقط برای مجتهد در صورت عدم مطابقت رأی اجتهادی او با حق معذور است و حکم ظاهری را جعل می کند.

به تعبیر دیگر شیعه معتقد به تخطئه است، یعنی معتقد است که مجتهد ممکن است در حکم اجتهادی خود مصیب باشد و ممکن است به خطا رود؛ در مقابل دیگران که قائل به تصویب هستند و معتقدند همواره اجتهاد مجتهد مصیب بوده و واقع همان است که اجتهاد مجتهد بدان رسیده است. از این دو شیخ طوسی در این عبارت، نظر قاطبه شیعه را این گونه بیان می کند:

... و منهم من يحكى أن كل مجتهد مصيب في اجتهاده و في الحكم و ان كان أحدهما يقال فيه قد أخطأ الاشبه عندالله. والذي اذهب اليه و هو مذهب شيوخنا المتكلمين المتقدمين والمتأخرين و هو الذي اختاره سيدنا المرتضى- قدس الله روحه- و اليه كان يذهب شيخنا ابو عبدالله أن الحق في واحد و ان عليه دليلاً من خالفه كان مخطئاً فاسقاً.

شیخ مفید هیچ گونه اشاره ای به این موضوع در مختصر التذكرة نکرده است. در هر حال این رأی است که قاطبه شیعه بدان معتقد است.

(۱۱) شیخ طوسی در ص ۲۹۶ عدة الاصول در ذیل عنوان

باور قیها

۱. در این باره اخیراً کتابی تحقیقی به زبان انگلیسی درباره کتابخانه سید ابن طاووس توسط یک شیعه شانس بهودی آمریکایی به نام تان گلبرگ به چاپ رسیده است که به وسیله در سن از محققین و فضایی حوزه ترجمه شده و در آینده نزدیک از کتابخانه آیت الله مرعشی منتشر می شود. (فرزاد آینه پژوهش، من ۱۶ ص ۶۵)

۲. این کتاب به تصریح شیخ طوسی در مقدمه عده الاصول از حجم بزرگی برخوردار بوده و در واقع کار کراچی تلخیص رساله مختصری بوده است.

۳. این عبارت شیخ چند مطلب را می رساند: نخست آنکه عده الاصول در حیات سید مرعشی نوشته شده است. تصریح شیخ طوسی در مقدمه عده کوی این مطلب است. همچنین در مواردی که شیخ از سید یاد می کند، تا پیش از ص ۱۹۹ عده از او گاهی با عنوان «سیدنا المرعشی ادام الله علوه» و یا «سیدنا المرعشی» یاد می کند، ولی از صفحه ۱۹۹ تا پایان کتاب هنگام یاد از او می گویند: «سیدنا المرعشی قدس الله روحه». دیگر آنکه به هنگام تألیف عده، کتاب الدرریت سید هنوز تألیف نشده بود و یا آنکه سید در حال تألیف آن بود و به صورت کتابی مستقل در دسترس نبود. دیگر آنکه شیخ، کتاب مختصر اصول شیخ مفید را نخستین تدوین اصولی نود امامیه می داند و می گوید: «لم یعهد لاحد من اصحابنا فی هذا المعنی الا ما ذکره شیخنا ابو عبد الله رحمه الله...»

مفید در ص ۳۰۳ عده الاصول، در ذیل بسحث «استصحاب الحال» آورده است:

اما استصحاب الحال فصورته ما یقولہ اصحاب الشافعی من ان المتیمم اذا دخل فی الصلاة ثم رای الماء فانه قد ثبت انه قبل روتیه الماء یجب علیه المضمی فی الصلوة باتفاق فاذا حدث رؤیة الماء فیجب ان یكون علی ما كان علیه من حکم الحال الا ولی ... و قد اختلف العلماء فی ذلك فذهب اکثر المتکلمین و کثیر من الفقهاء من اصحاب ابی حنیفه و غیر هم الی ان ذلك لیس بدلیل و هو الذي ینصره المرعشی - قدس الله روحه - و ذهب اکثر الشافعی و غیرهم و هو الذي كان ینصره شیخنا ابو عبدالله الی ان ذلك دلیل.

در این فرض مقصود از استصحاب، حال گذشته است که مثال معروف آن این است که شخص مکلف زمان فعلیت مامور به، فاقد شرط مامور به است و بنابه امتناع به حکم اضطراری (مثل تیمم بدون وضوء) عمل کرده و اقدام به انجام فعل می کند، لیکن در حین انجام مامور به شرط ممکن می شود، حال مکلف در حال نماز است با تیمم و شرط صلاة که آب است هم حاضر شده، آیا مکلف باید نماز را قطع کند و با وضوء به جای آورد یا استصحاب حال گذشته خود را بنماید و بگوید هنگامی که امر به من تعلق گرفت فاقد بودم و نماز با تیمم بر من واجب شد و الآن نمی دانم آیا ادامه آن نماز بر من واجب است یا نماز با وضوء؟ استصحاب حال گذشته به او می گوید نماز با تیمم وظیفه او بوده و هست و حضور آب دلیل سقوط تکلیف گذشته نمی شود. شیخ مفید معتقد است که حضور آب دلیلی بر سقوط تکلیف گذشته نمی باشد و استصحاب حال اولی وظیفه او را معین می کند.

شیخ به همین حکم و استدلال در مختصر التذکره (ص ۴۵) تصریح کرده است:

و الحكم باستصحاب الحال واجب لان حکم الحال ثابت بایقین و ما ثبت فلن یجوز الانتقال عنه الا بواضح الدلیل.

شیخ در این عبارت یادآوری ارکان استصحاب از یقین سابق و شک لاحق را می نماید که یقین سابق شک لاحق را زایل کرده و حکم حال اولی را ثابت می نماید.

